

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حزب کار ایران (توفان)
۳۰ جون ۲۰۲۱

دشنام به ایدئولوژی ارتجاعی حماس توجیه سیاست نسل‌کشی صهیونیسم است

درباره جنبش فلسطین و حمایت عظیم مردم و طبقه کارگر جهان از این جنبش به ویژه در ماه اخیر، بسیار سخن رفته است و ما نیازی نمی‌بینیم که به جزئیات مسأله بپردازیم. ولی آنچه را که نکات اساسی می‌دانیم، مورد بررسی قرار خواهیم داد.

آیا این پرسش را برای خود مطرح ساخته‌اید که آیا شما هوادار قتل‌عام مردمی هستید که به ایدئولوژی ارتجاعی تمکین می‌کنند و لذا قتل‌عام آنها مجاز است؟ آیا مسلمانان حق حیات ندارند و باید مستعمره غرب «متمدن» باقی بمانند؟ آیا مجاز می‌بود که ما در انقلاب بهمن [دلو] ۵۷ هوادار قتل‌عام مردم ایران می‌بودیم و در کنار ارتش و ساواک شاه می‌ایستادیم، به این دلیل که متعصبان مذهبی با ایدئولوژی اسلامی، رهبری این مبارزه را برای سرنگونی رژیم شاه و قطع دست امریکا و اسرائیل از ایران کسب کرده‌اند؟

پاسخ حزب ما روشن است. خیر! ما از رهائی ایران از دست امپریالیسم و صهیونیسم مسروریم و این را دست‌آورد انقلاب ایران می‌دانیم که می‌بایست ادامه پیدا می‌کرد. ما با این انحراف مذکور فکری میان بسیاری از ایرانیان و سازمان‌های سیاسی خودفروخته ایرانی، که اساساً هوادار صهیونیسم و امپریالیسم هستند، روبه رو هستیم. این سازمان‌ها در پی آنند که نسل‌کشی را تئوریزه انقلابی نمایند و دست قاتلان را در قتل‌عام ملت‌ها باز بگذارند. آنها در واقع مخالف انقلاب ایران بوده و هستند.

سیاست صهیونیست‌های اسرائیلی، خلاف آنچه رسانه‌های غرب تبلیغ کرده و خود صهیونیست‌ها نیز مدعی می‌شوند، «حق دفاع از خود» نیست. آنکس که در فلسطین باید از خود و سرزمینش و از حق حیاتش دفاع کند، مردم رانده شده فلسطینی هستند. اسرائیل یک کشور متجاوز و اشغالگر است که به نسل‌کشی فلسطینیان اشتغال دارد و در این راه تا توانسته پیش‌رفته و با توسعه شهرک‌سازی در سرزمین‌های فلسطینی می‌خواهد «واقعیت‌های» غیرقابل تغییر بسازد.

صهیونیست‌ها، در مذاکراتی که با فلسطینی‌ها در اسلو، پایتخت ناروی در زمان «یاسر عرفات» داشتند، پیمانی را در تاریخ ۲۰ اگست ۱۹۹۳ با آنها به طور مخفیانه امضاء کردند که این پیمان به طور رسمی در ۱۳ سپتمبر ۹۳ در واشنگتن دی‌سی در طی تشریفات عوام‌فریبانه‌ای با حضور «یاسر عرفات»، «اسحاق رابین» و «بیل کلینتون» به امضاء

رسید. مفاد ننگین این قرارداد هنوز هم سرّی است. ولی در همان زمان مضمون آن و حتی مفادی از آن به بیرون درز کرد و در ایران منتشر شد که نشانه تسلیم «یاسر عرفات» به صهیونیست‌های اسرائیلی بود. مردم فلسطین هرگز زیر بار این خفت نرفتند و به ضد «قرارداد اسلو» به مبارزه برخاستند و نشان دادند که حل مسأله فلسطین با امضاء خریداری‌شده حل نمی‌شود، بلکه باید حقوق مردم فلسطین و حق حیات آنها در سرزمین مادری‌شان به رسمیت شناخته شود و توسعه طلبی افسارگسیخته صهیونیسم مهار گردد.

تنها سازمانی که رسماً و فعالانه در آن دوران به مخالفت با «قرارداد اسلو» پرداخت، سازمان مقاومت اسلامی (حماس) بود. این سازمان، که در آغاز کار سازمانی کوچک و فاقد نفوذ در میان فلسطینی‌ها بود و حتی توسط اسرائیل با الهام از سیاست روز آنها، برای نفاق‌افکنی در جنبش فلسطین حمایت می‌شد، در اثر مخالفت با «قرارداد اسلو» و گزینش هدف آزادی سرزمین فلسطین از دست صهیونیست‌ها به سطحی ارتقاء یافت که به عنوان نماینده خلق فلسطین و نه تنها مسلمانان، بلکه حتی مسیحیان فلسطین انتخاب شد.

با افزایش مقاومت سازمان حماس و وفاداری به آرمان مردم فلسطین، آن هم در مقابل سازشکاری «محمود عباس» و همدستی با صهیونیست‌ها برای نابودی آرمان‌های مردم فلسطین، ایالات متحده آمریکا، اسرائیل و کانادا، این سازمان را گروهی «تروریستی» نامیدند، تا در سطح جهانی و در درون اسرائیل بهتر بتوانند نسل‌کشی فلسطینی‌ها و تروریسم صهیونیست‌ها را تحت عنوان این که اسرائیلی‌ها برای دفاع از خود با «تروریسم اسلامی» مبارزه می‌کنند، بهتر پرده‌پوشی کنند. ممالک استرالیا و بریتانیا فقط شاخه نظامی حماس، یعنی گردان‌های «عزالدین قسام» را در فهرست گروه‌های «تروریستی» خود قرار داده‌اند. این هدف «ممالک دموکرات» غربی در حمایت از نسل‌کشی مردم فلسطین طبیعتاً با شکست روبه رو شد. زیرا اراده این مردم برای آزادی و استقلال کشورشان از رشته‌های دسیسه‌های صهیونیست‌ها قدرتمندتر بود.

ممالک «دموکراتیک» غربی به شیوه جدیدی متوسل شدند و با طرح انجام انتخابات آزاد و دموکراتیک خواستند در این مانور سیاسی به خلع سلاح «حماس» بپردازند و آنها را به عنوان گروهکی «تروریستی» از عرصه مبارزات مردم فلسطین حذف نمایند. ولی این محاسبه امپریالیست‌ها نیز اشتباه از کار درآمد و «حماس» توانست در سال ۲۰۰۶ با پیروزی قاطع در انتخابات شورای قانون‌گذاری فلسطین و کسب ۷۵ کرسی از ۱۲۸ کرسی مجلس به حزب حاکم مجلس قانون‌گذاری فلسطین بدل شود و «اسماعیل هنیه»، از رهبران «حماس» به عنوان نخست‌وزیر حکومت خودگردان فلسطین، معرفی گردید. ناظران اتحادیه اروپا و ملل متحد برای اطمینان از صحت انتخابات در تمام سیر رویدادها و روند انتخابات شرکت فعال داشتند و متحداً و مشترکاً اعلام کردند که این انتخابات بدون دخالت و تقلب انجام گرفته و «حماس» نماینده منتخب مردم فلسطین است. این پیروزی دموکراتیک «حماس» مانند گریزی بود که بر سر صهیونیسم، «دموکراسی‌های» غربی و سازشکاران فلسطینی وارد شد. کودتای «محمود عباس» و «موساد» برای سرنگونی «حماس» در نوار غزه با شکست روبه رو شد، ولی آنها توانستند در ساحل رود اردن مخالفان اسرائیل و «محمود عباس» را سرکوب کنند. اروپا، که در مقابل وضعیت «بدی» قرار گرفته بود، نقاب از چهره انداخت و اعلام کرد نتیجه انتخابات را علی‌رغم صحت آن به رسمیت نمی‌شناسد، مگر این که «حماس» از قهر انقلابی دست بکشد و حاضر به سازش با اسرائیل گردد. این شمه‌ای بود از اعتقاد ممالک مدعی «دموکراسی و حمایت از حقوق بشر» که ماهیت خود را نشان داد.

از آن تاریخ سازمان حماس «تروریستی» است، زیرا تسلیم تروریسم صهیونیسم نشده است و اگر تسلیم تروریسم صهیونیسم شود، آنوقت سازمانی غیرتروریستی می‌شود. در نمونه همین رخداد‌های کوچک ما شاهدیم که چقدر سیاست

امپریالیست‌ها مزورانه و بی‌شرمانه است. دموکراسی از نظر غربی‌ها زمانی ارزش دارد که نتایج مورد انتظار آنها را برآورده سازد در غیر این صورت این دموکراسی فاقد ارزش است. نتیجه منطقی این تفکر آن است که آزادی احزاب سیاسی نیز برای آنها حرف مفت است و تنها با آزادی احزابی موافق هستند که نظریات آنها را ابراز نمایند و از آنها دفاع کنند. رأی مردم نیز برای آنها حرف مفت است، زیرا آنها آرائی را مشروع می‌دانند که اهداف آنان را تأمین نمایند. در یک کلام آزادی و دموکراسی دو مقوله طبقاتی بوده و هستند.

ما به عنوان مارکسیست و ماتریالیست آگاهیم که «حماس» یک سازمان اسلامی است و از این منظر دارای ایدئولوژی مذهبی ارتجاعی و عقب‌مانده است. این انتساب شامل «حزب‌الله لبنان»، جمهوری اسلامی ایران، عربستان سعودی و پاره‌ای ممالک اسلامی و غیر اسلامی از جمله اسرائیل یهودی نیز می‌گردد. از نظر مارکسیسم تمام ایدئولوژی‌های قبل از سوسیالیسم ارتجاعی‌اند و باید به موزه تاریخ سپرده شوند. ولی آرزوی ما کجا و دنیای واقعی کجا. ایدئولوژی مذهبی بر بسیاری از حرکت‌های کارگری و کارگران نیز سایه می‌اندازد و آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بسیاری کارگران هستند که تمایلات و اعتقادات دینی دارند که این اعتقادات طبیعتاً از نظر ماتریالیسم ارتجاعی است. ولی در اینجا سخن ما بر سر چگونگی برخورد ما و نوع راهکاری است که در برخورد به این حرکت‌ها درپیش می‌گیریم!

ما کمونیست‌ها، که ماتریالیست هستیم و دیالکتیک را پذیرفته‌ایم، نمی‌توانیم مانند آنارشیست‌ها و یاران صهیونیسم در میان ایرانیان، مبارزه علیه اسلام را در سرلوحه مبارزه خود قرار دهیم. ماتریالیست‌ها و نه تنها کمونیست‌ها نشان می‌دهند که علل اقتصادی و اجتماعی، که موجب شده مذهب در میان توده‌ها شیوع داشته باشد، چیست؟ از اینرو مبارزه علیه مذهب - و در اینجا مذهب اسلام و مشخصاً ایدئولوژی «حماس» که ماهیتاً ارتجاعی است - نباید به موعظه ایدئولوژیک یا تجریدی محدود شود و یا تقلیل یابد و برای اظهار فضل روشنفکرانه و همرنگ «نظریات جماعت منصور حکمت اسرائیلی» شدن بر زبان جاری گردد. به نظر مارکسیست‌ها این مبارزه باید با جنبش عملی مشخص طبقه پیوند برقرار نماید، هدف آن باید نافی ریشه‌های اجتماعی مذهب باشد. ما می‌پرسیم چرا مذهب در میان اقشار عقب‌افتاده پرولتاریا و طبقات زحمت‌کش شهر و روستا، در میان اقشار وسیع نیمه پرولتاریا و توده‌های دهقانان جا باز می‌کند؟ زیرا مذهب ریشه اجتماعی دارد. ریشه‌های مذهب معاصر در ستم اجتماعی توده‌های زحمت‌کش و در ناتوانی مطلق ظاهری آنها در مقابل نیروهای نهانی سرمایه‌داری است. ما نمی‌توانیم به جای جنگ علیه صهیونیسم با مذهب اسلام اعلام جنگ دهیم و دو نوع تضاد را، که شیوه‌های حل آنها متفاوت هستند، در یک ظرف بریزیم و با هاون بر آن بکوبیم. مبارزه با صهیونیسم مبارزه با یک کشور نژادپرست، آپارتاید، نسل‌کش، متجاوز و اشغالگر است. ماهیت این مبارزه ضدصهیونیستی با دست هر کس که انجام شود انسانی و برای رهایی ملی و تعیین حق سرنوشت به دست خویش است. این مبارزه بحق و عادلانه است و در زمره مقوله تضاد میان ستمگر و ستم‌کش قرار می‌گیرد. ماهیت این مبارزه ضدامپریالیستی و برای رهایی ملی است. این مبارزه سیاسی و مسأله مشخص روز و امری جاری است و به گره مهمی در حل تضادهای خاورمیانه بدل شده است و گشودن این گره نیز نیاز به برخوردی عینی و واقعی دارد.

در حالی که حل مسأله ایدئولوژی «حماس»، که امری مذهبی است، به تحول اجتماعی بستگی دارد و تا ریشه‌های مذهب در اثر مبارزه طبقاتی تضعیف نشود و کمر سرمایه‌داری نشکند، ممکن نیست ایدئولوژی ارتجاعی مذهبی از بین برود. ولی آیا می‌شود به خلق فلسطین توصیه کرد برای مبارزه ملی و قطع دست امپریالیسم و صهیونیسم اقدامی انجام ندهید، زیرا هنوز ایدئولوژی «حماس» ارتجاعی است؟ مگر ایدئولوژی «نتانیاهاو»، که صهیونیستی جنایتکار است، انقلابی است؟ روشن است که سازمان‌های سیاسی ایرانی، که وظیفه خود را دشنام‌دهی به «حماس» قرار داده‌اند و این

دشنام‌دهی را چاشنی هر مقاله و اعلامیه خویش می‌کنند، و در «دو جبهه» به مبارزه مضحک صهیونیستی خود ادامه می‌دهند، نه تنها از مارکسیسم و ماتریالیسم دیالکتیک بونی نبرده‌اند، بلکه به تفرقه در جنبش ملی فلسطین و در جنبش حامیان مردم فلسطین دست می‌زنند و هوادار «جنگ با مذهب» به سبک تئوری‌های «منصور حکمت» هستند. تئوری صهیونیستی - امریکائی «اسلام سیاسی» وی همه این گروه‌ها را مسموم و آلوده کرده است.

برای حزب ما روشن است؛ «حماس» برای آزادی و رهایی ملی فلسطین مبارزه می‌کند و فلسطین فقط سرزمین مسلمانان نیست. یهودیان بومی و مسیحیان و پاره‌ای مذاهب دیگر نیز، که مورد اعتقاد بخشی از مردم فلسطین است، در این سرزمین زندگی می‌کنند. «حماس» مبارزه می‌کند تا از نسل‌کشی فلسطینی‌ها توسط بربریت «یهودیت سیاسی» و صهیونیسم تبهکار جلوگیری شود و این خواست همه مردم فلسطین است. تمام نیروهای مترقی و چپ در فلسطین به ضد نسل‌کشی فلسطینیان و برای رهایی ملی در کنار «حماس» قرار دارند و در طی اطلاعیه‌های خویش آن را اعلام کرده‌اند، زیرا از نظر علمی و مارکسیستی در ارزیابی از مسأله مشخص فلسطین نباید بر ایدئولوژی ارتجاعی «حماس» با ژست‌های مضحک روشنفکرانه خردمبورژوانی تکیه کرد، بلکه باید بر سیاست مشخص وی، که برای رهایی ملی فلسطین، به ضد صهیونیسم، امپریالیسم و به ضد نسل‌کشی مردم فلسطین صورت می‌گیرد، نظر داشت. کسی که این کلید را در مبارزه از دست بدهد، قادر نیست هیچ قفلی را بگشاید.

حزب ما از مبارزه «حماس»، که نماینده قانونی و مشروع مردم فلسطین است، برای رهایی ملی، شکست صهیونیسم و جلوگیری از نسل‌کشی مردم فلسطین دفاع می‌کند. از نظر حزب ما تروریست واقعی صهیونیست‌ها هستند که جواز نسل‌کشی را از غرب گرفته‌اند. این اعتقاد حزب ما جدید نیست؛ ما از مبارزه «معر قذافی» برای رهایی لیبیا و مبارزات مردم الجزایر از دست امپریالیسم فرانسه و مردم اندونزی از دست استعمار هالند، که رهبری آنها به هر دلیل در دست مسلمانان بود، که دارای ایدئولوژی ارتجاعی بودند، دفاع کرده‌ایم. فقط هواداران استعمار و سرکوب خلق‌ها، هواداران نسل‌کشی می‌توانند به این بهانه که بر این ملت‌ها ایدئولوژی ارتجاعی حاکم است، به بلندگوی «تمدن» استعمار بدل شوند و اسارت این ملت‌ها را تأیید نمایند. با این استدلال ضدبشری می‌توان قتل‌عام بومیان امریکا، کانادا، استرالیا، افریقای جنوبی، نامیبیا، مانا، کنگو و... را نیز مورد تأیید قرار داد، زیرا در آن تاریخ ایدئولوژی لیبرالیسم بورژوازی اروپا مترقی و اندیشه‌های بومیان نامیبیا، گینه، تانزانیا و... ارتجاعی بودند. ببینید سرنوشت این «چپ‌ها» به چه منجلابی می‌رسد.

با این استدلال می‌شود در کنار نظریه صهیونیستی «منصور حکمت»، مبتنی بر نظریه «برخورد تمدن‌ها» اثر «ساموئل هانتینگتون»، نظریه‌پرداز یهودی‌تبار امریکائی قرار گرفت که منظره سیاسی قرن کنونی را نزاع بین «اسلام سیاسی» و «تمدن» غربی و به ویژه امریکائی جا می‌زند و اسرائیل «دموکرات» را بر فلسطین عقب‌مانده و اسلامی ترجیح می‌دهد و نسل‌کشی فلسطینیان را توجیه می‌کند. این نظریه ارتجاعی، نظریه همه آن سازمان‌های سیاسی منحرف ایرانی است که هوادار «جبهه سوم» هستند و می‌خواهند با امریکا و اسرائیل به ضد جمهوری اسلامی، که «اسلام سیاسی» را در ایران بر سر کار آورده است، به جنگ بپردازند و «تمدن» امریکائی را به جای «اسلام سیاسی» در ایران بر سر کار آورند. این نظریه ارتجاعی «جبهه سوم» اخیراً در تجاوز اسرائیل به مردم فلسطین و دسیسه آنها برای توسعه نفوذ خود در مناطق شرقی این سرزمین، بخوبی مشهود است. این سازمان‌های ایرانی به جای حمایت از مبارزه مردم فلسطین، که برای رهایی ملی و به ضد آپارتاید و نسل‌کشی به رهبری حماس برخاسته‌اند، تا می‌توانند و نیرو در چننه خود دارند، به حماس حمله کرده و مبارزه این سازمان را تخطئه و کشتار صهیونیست‌ها را با مسموم‌ساختن فضای سیاسی تئوریزه می‌کنند. آنها چون از مردم شرم دارند، از مبارزه مردم فلسطین نیز، که همه جهان از آنها دفاع می‌کنند،

گذرا سخن می‌رانند، ولی سکوت می‌کنند که در این مبارزه دو طرف بیش‌تر نیست یا در کنار صهیونیسم، امپریالیسم و سازشکاران «محمود عباس» و یا در کنار «حماس»، «جهاد اسلامی» و «جنبش خلق برای آزادی فلسطین». هر کس به غیر از این بگوید از روی بزدلی سیاسی حمایت آشکار خویش را از نسل‌کشی فلسطینیان پنهان می‌سازد. مضحک، وضع آن جریانی است که از ترس این که مبدا یاران «منصور حکمت» مَهری به وی بزنند، حتی اسلام سُنّی، شیعه و سایر اشکال دیگر آن را نیز، از جمله وهابیسیم، اخوان‌المسلمین در جریان مبارزه مردم فلسطین با صهیونیسم حقیرانه محکوم کرده است.

ما از خلق موهومی فلسطین دفاع نمی‌کنیم، از مبارزه مشخص آنها، که در مقابل چشم ما جاری و عینی است و به رهبری «حماس» است، دفاع می‌کنیم. دفاع ما سیاسی است و نه ایدئولوژیک. «حماس» رهبری این مبارزه را دارد. فقط با دروغ می‌شود منکر واقعیت‌ها شد تا واقعیت عینی در الگوی ذهنی منحرفان با زور بگنجد. این امر همه دانسته است که تمام راکت‌های پرتاب‌شده به سوی اسرائیل، تمام وه‌همه کسانی که در سازماندهی این مبارزه شرکت دارند، حتی کلیه مذاکراتی را، که برای آتش‌بس صورت می‌گیرد، جریانی به نام «حماس» انجام داده است و نه خلق موهومی فلسطین. با خلق موهومی نمی‌شود با پادرمیانی قطر و یا مصر آتش‌بس برقرار کرد. و آنوقت ایرانی‌خودفروخته تمام تصویر سیاسی منطقه را به نفع اسرائیل ترسیم می‌کند تا ذهنیات و اغراض خود را به جای واقعیت بگذارد. وی تلاش دارد جهت نفرت عمومی بشریت را از صهیونیسم منحرف کند به سمت «اسلام سیاسی» سوق دهد. این همان خوابی است که این عده برای ایران ما دیده‌اند و به اعتقادات ارتجاعی خویش تا جنگ در پارکابی امریکا و اسرائیل با ایران وفادارند.